

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاق هفته

در بحث‌های روز چهارشنبه این روایت مفصلی که در باب الفروض علی الجوارح هست، مقداری از روایت را خواندیم که در این روایت امام (علیه السلام) فرموده‌اند خدای تبارک و تعالی بر قلب انسان و بر لسان انسان و بر سمع و بصر انسان اموری را واجب فرموده، و اگر این امور محقق بشود این اعضا و جوارح ایمان‌شان محقق می‌شود و نکته‌ی اساسی در این روایت در همین است که ایمان القلب به آن چیزی است که فرض الله تبارک و تعالی علی القلب، اگر آنچه که بر قلب خداوند واجب کرده محقق شد، این قلب می‌شود قلب مؤمن، اگر آنچه که بر لسان خدای تبارک و تعالی واجب فرموده محقق شد می‌شود لسانی که دارای ایمان است، خود این لسان ایمان دارد نه اینکه این لسان، لسان شخص مؤمن باشد، خود این لسان ایمان دارد و مخصوصاً در این عنوان لسان این نکته در این روایت هست که این را باید خیلی مدّ نظر قرار بدهیم، لسان ما اگر ترجمان ایمان قلب شد به آنچه که خدا بر قلب واجب کرده اقرار به خودش، تصدیق نسبت به خودش، رضای نسبت به خودش، اگر لسان گویای اینها شد، توحید خدای تبارک و تعالی، بعد این لسان دارای ایمان می‌شود.

اگر لسان دائماً به ذکر خدا مشغول شد کشف از این می‌کند که این لسان و این زبان مؤمن است و ایمان دارد اما اگر لسان ما ترجمان هوای نفس‌مان شد، لسان ما اگر ترجمان قوه‌ی شهوئیه ما یا ترجمان قوه غضبیه ما شد، اگر در لسان ما ولو یک مورد، اهل نماز باشیم، اهل حرف خوب باشیم، اما تهمتی از او صادر شد یعنی همانطوری که در بقیه‌ی موارد اگر سر سوزنی غیر خدا وارد بشود این مشرک می‌شود و این عنوان شرک را پیدا می‌کند، حالا نگوئیم این همه نماز می‌خوانیم، این همه ذکر خدا می‌کنیم، این همه قرآن و مناجات می‌خوانیم، حالا یک تهمتی هم زدیم دالّ بر این است که این زبان عنوان مشرک را دارد، این زبان ایمانی که باید داشته باشد را ندارد، زبانی که ایمان به خدا ندارد نه دروغ می‌گوید، نه تهمت می‌زند، نه استهزاء می‌کند، نه ایداء می‌کند و واقعاً نسبت به زبان خیلی مراقبت کنیم.

من قبل از شما خودم را موعظه می‌کنم، زبان خیلی عجیب است، انسان این زبان را اگر به مرحله‌ی ایمان نرساند هر چه عمر او بیشتر می‌شود و بر عمرش می‌گذرد بدتر می‌شود، نه اینکه بهتر بشود، زبان این چنین است. انسان گاهی اوقات می‌بیند یک افرادی که حالا به حسب ظاهر ملبّس به این لباس مقدّس روحانیت هستند، امام جماعت هستند، گاهی ممکن است مسئولیت و منسبی داشته باشد ولی زبان را رها می‌کند، به راحتی افتراء می‌بندند، من خودم مشاهده کردم و متأسفانه شنیدم و برای انسان هم قابل باور نیست که چطور می‌شود یک انسان که اهل نماز و قرآن و ذکر هست اما به یک باره این زبان را ترجمان قوه‌ی غضبیه می‌کند و یک نسبت ناروایی را به یک مؤمن می‌دهد، این خیلی درد بزرگی است، اگر انسان از همه این علومی که ما می‌خوانیم بی‌ بهره باشد ولی این گرفتاری را نداشته باشد اولاست، زبان را خیلی باید کنترل کنیم، شرایط مختلفی برای انسان در زندگی به وجود می‌آید، در زندگی شخصی، زندگی اجتماعی، زندگی سیاسی، جلسات خصوصی و عمومی به وجود می‌آید، تریبون در اختیار انسان قرار می‌گیرد، من ببینم این زبانی که همین الآن حرف می‌زند از روی ایمان است و مؤمناً تکلم می‌کند یا

غیر مؤمن، نمی‌دانم. این خیلی مشکل است، این روایت جوارح و ما فرض الله علی الجوارح را مکرر بخوانید، نگوئیم یک بار خواندیم متوجه شدیم که امام (علیه السلام) چه فرموده؟

رسیدیم به این عبارت و فرض علی البصر، حالا آنچه که خدا بر این چشم واجب فرموده، آن لا ینظر إلی ما حرّم الله علیه، به آنچه که خدا بر او حرام کرده که مصداق مهم آن نگاه کردن به نامحرم است، آنچه که خدا بر او حرام کرده را نگاه نکند. بعد می‌فرماید و أن یرضّ أما نهی الله عنه مما لا یحلّ له و هو عمده و هو من الایمان می‌فرماید اعراض کند از آنچه خدای تبارک و تعالی از آن نهی کرده، مما لا یحلّ له، چیزی که بر او حلال نیست.

قبلاً هم راجع به فرض علی السمع هم داشتیم که نکاتی را عرض کردم، نمی‌توانیم بگوئیم این و آن یرضّ عطف تفصیلی است، لا ینظر إلی ما حرّم الله نگاه به نامحرم نکند، نگاه به عورت دیگران نکند، این آن یرضّ أما نهی الله عنه یعنی با چشمش از موارد حرام اعراض کند، اگر یک جایی جلسه‌ی حرام بود، این علاوه بر اینکه نباید بنشیند و گوش بدهد، چشم او وظیفه‌ی اعراض از این جلسه را دارد، بسیار بعید است که بگوئیم این عطف تفسیر برای لا ینظر است، این یک مرحله‌ی دیگری را می‌خواهد بیان کند که دایره‌اش از مسئله‌ی نامحرم خیلی توسعه دارد، الآن اگر یک جلسه‌ای است تا حیثیت کسی را از بین ببرند، اگر نمی‌تواند از جلسه خارج شود طوری است که قدرت بلند شدن ندارد که برود، اما طوری نگاه کند که با نگاهش اعراض خودش را نشان بدهد، این در حالات بزرگان گاهی اوقات ملاحظه می‌کنیم نسبت به مواردی که مورد نظرشان نیست آدم از نگاهشان می‌فهمد، نگاه نگاه معرضانه است، نمی‌تواند بلند شود و برود اما نگاه همراهی نیست.

خود چشم گویای رضای قلب و کراهت قلب است، اگر انسان از یک چیزی بدش می‌آید در چشم انسان مشخص است، اینکه حالا گاهی اوقات در عرف معروف شده شاید ریشه‌ی روانی هم در علم روانشناسی هم داشته باشد که گاهی اوقات انسان تردید دارد یک مطلبی را دیگری راست می‌گوید یا نه؟ می‌گوید به من نگاه کن، از نگاه انسان می‌تواند بفهمد که این واقعیت دارد یا نه؟ در نگاه اسراری وجود دارد و از جمله اسرارش همین چشم زخمی است که بسیار متعارف است و شایع هم هست، این یکی از ابعاد نگاه است. خود نگاه یکی از جهاتی که در اینجا هست اعراض است، چشم انسان از ما لا یحلّ له که مطلق است، نامحرم هست، مجلس حرام است، سفره حرام هست، یک انسانی که آمده برای دیگری غیبت کند، نمّامی کند و حرفی بزند هست، انسان باید با چشمش در نهی از منکر... شما ببینید یکی از مواردی که در مسئله‌ی نهی از منکر هست همین مرتبه است که انسان با نگاه غضب‌آلود به منکر نگاه کند نه با نگاه بی‌تفاوتی!

این مسئله‌ی مهمی است، یک وقتی انسان نمی‌تواند منکر را نهی کند، قدرتی ندارد، اگر بخواهد نهی کند ممکن است او را مورد تعرّض هم قرار بدهند مشکل برای او درست کنند مثلاً موانع وجود دارد ولی می‌توانی نگاه بغض‌آلود کنی، می‌توانی نگاهی کنی که طرف بفهمد که با تمام وجودت ناراحتی، این یرضّ به همین معناست.

آن لا ینظر یک مرحله است و اصلاً کاری به باطن نظر هم ندارد چه از نامحرم خوشت بیاید یا بدت بیاید باید چشمش را ببندی و نگاهی نکنی، این لا ینظر است. اما یرضّ یعنی این چشم در عین اینکه باز هست اعراض می‌کند، بغض خودش را نشان می‌دهد، ناراحتی خودش را نشان می‌دهد، بعد می‌فرماید و هو عمله و هو من الایمان، اگر چشم به این مرحله رسید که تمام مواردی که لا یحلّ له، مواردی که نهی الله تعالی عنه، این را اعراض کند، آن هم همیشه، نه یک بار و دو بار، این می‌شود ایمان چشم.

بعد می‌فرماید فقال تبارک و تعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ یَغْضُّوا مِنْ أَنْصَارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ اَی ینظروا إلی عورتهم و آن ینظر المرأ إلی فرج أخیه و یحفظ فرجه آن ینظر إلیه و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَنْصَارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ من آن تنتظر إحداهن إلی فرج أختها و تحفظ فرجها من آن ینظر إلیها، نکته‌ای که وجود دارد، عرض کردم یکی از خصوصیات این روایت این است که بسیاری از آیات را حضرت استدلال کرده، شما دیدید وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، حسنی را در روایت چطور می‌معنا کرد امام (علیه

السلام)، حسنی یعنی آن ایمان قلب را بیان کند، اینجا هم می‌فرماید انسان اگر در تفسیر همراه با اهل بیت علیهم السلام نباشد گرفتار تفسیر به رأی می‌شود، یک مطالبی راجع به حجاب یک آقایی نوشته در اینترنت هست و کتابش چاپ نشده، یک آیه‌ای را ترجمه کرده که البته برای من پرینت کرده بودند آوردند، در کنارش نوشتم در عمرم ندیدم تفسیر به رأی از این بدتر! به قدری تفسیر به رأی کرده که نه با لغت سازگار است نه با عرف سازگار است، نه مفسر شیعی و نه مفسر سنی گفته، یک معنای عجیب و غریبی را بر آیه تحمیل کرده که انسان می‌لرزد می‌بیند اینها با چه جرأتی کلام خدا را اینطوری ترجمه کرده؟! خیلی باید مراقب باشیم.

حالا اینجا امام صادق علیه السلام می‌فرمایند هر جا در قرآن راجع به مسئله‌ی حفظ فرج آمده و التی احسن فرجها، در قضیه حضرت مریم و الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، هر جا در قرآن مسئله حفظ فرج مطرح شده مراد زناست، حفظ از زنا است إلا در این آیه که می‌فرماید قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ أَنْصَارِهِمْ وَحَفَظُوا فُرُوجَهُمْ مراد این است که یکی به عورت دیگری نگاه نکند، بحث نظر است، می‌فرماید کل شیء فی القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا إلا هذه الآية، فإنها من النظر، در خصوص این آیه‌ی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ در هر دو که مسئله حفظ فرج مطرح شده حفظ فرج از نظر هست، مسئله‌ی زنا در اینجا مطرح نیست. علی‌ای حال این روایت به ما می‌گوید مسئله چشم بسیار مهم است و وظایفی که چشم دارد، آنچه خدا بر او واجب کرده را ان شاء الله خداوند توفیق بدهد که عمل کنیم و موفق شویم به رعایت این حدود.

سوالات فضیلتی درس و جواب استاد

(سؤال و پاسخ استاد): در جایی که متیقن در سابق اثر ندارد و إنما الأثر فی زمن الشک، می‌گفتند چه چیزی را می‌خواهید ابقاء کنید؟ ما می‌آمدیم می‌گفتم در ادله‌ی استصحاب یک یقین آمده و یک شک، ولی مسلم در آنجایی که شما می‌خواهید یک اثر سابق را استصحاب کنید در اینجا مسلم شما شک در بقاء لازم دارید باید صدق شک در بقا کند.

(سؤال و پاسخ استاد): ... در شک بدوی می‌گوئیم اگر بعد از طهارت حدث آمده باشد یقیناً از بین رفته و اگر نیامده باشد یقیناً باقی است ولی به دو طرف یقین شما علم اجمالی ندارید، نمی‌توانید بگوئید من علم اجمالی دارم که یکی از این دو تا هست، شما می‌گوئید من علم اجمالی الان ندارم و نمی‌گویم اجمالاً. این طهارت که قبلاً بوده ممکن است استمرار پیدا کرده باشد و هیچ حدثی نیامده باشد، ممکن است استمرار پیدا نکرده باشد و حدثی آمده باشد ولی شما علم ندارید، در ما نحن فیه علم به یک حادث دوم دارید می‌گوئید یک طهارت هست و یک حدث هم هست و ما علم داریم به حدوث هر دو.

منتهی شک ما در تقدّم و تأخر است، نمی‌دانیم اول طهارت آمده و بعد حدث یا اول حدث آمده بعد طهارت، هر کدام آمده باشد دیگری ناقض او است، در ما نحن فیه علم به اصل حدوث دو تا حادث داریم و در شبهه‌ی بعد شما علم به حدوث یک حادث دارید علم به طهارت دارد، در ما نحن فیه چه در مجهول التاریخ و چه در تعاقب حادثین شما علم به حدوث دو تا حادث دارید، حالا که علم به حدوث دو تا حادث دارید می‌گوئیم اگر حادث اول واقع شده باشد این حادث دوم بعد از آن است دیگر چیزی به نام بقاء معنا ندارد و اگر عکس این است باز چیزی به نام بقاء معنا ندارد.

فرق دوم این است که در شبهات بدویه، شما اگر از ما این را قبول نکنید و بگوئید هر شکی از نظر تعلیقی برمی‌گردد به علم اجمالی، مثلاً من شک دارم که زید که از تهران...، همین مثال را مرحوم والد ما می‌زنند در بحث اصولشان، اگر زید از تهران حرکت کرده اگر با فلان ماشین آمده یقیناً تصادف کرده و مُرده، اگر با فلان ماشین آمده باشد یقیناً باقی است، آنجا هم می‌فرمایند در همان اشکال مرحوم آخوند که می‌گویند شما که می‌گوئید اتصال از بین رفته اینجا هم این چنین است.

حالا در این عاقب حادثین مسئله خیلی روشن‌تر می‌شود، در شبهه‌ی بدوی اگر هم بپذیریم شک ما برمی‌گردد به یک علم اجمالی

تعلیقی اما باز یک طرف علم اجمالی‌اش بقاء است، می‌گوییم اگر با فلان ماشین آمده یقیناً مُرده و اگر با فلان ماشین آمده یقیناً باقی است، بعد می‌گوئید پنجاه پنجاه است و استصحاب می‌گوید طرف بقاءش را نگه دار، اما در تعاقب حادثین چی؟ دخیل نیست و می‌گوئیم اگر طهارت اول باشد حادث دوم یقیناً از بین رفته و اگر حادث اول باشد و طهارت دوم یقیناً حادث از بین رفته و طهارت باقی مانده.

جواب این است که آنجا یک طرفش می‌شود بقاء الحالّ السابقه می‌گوئیم اگر با ماشین دوم آمده باشد حالت سابقه باقی است و نه حالت دوم. اما در ما نحن فیه حالت اول ملاک است اگر حالت اول طهارت است می‌گوئیم این حادث بعد از آن آمده طهارت یقیناً مرتفع و اگر حالت اول حادث است طهارت بعد ... باز آن حادث یقیناً مرتفع، پس شما فرضی را در اینجا ندارید که بگوئیم یک طرفش حالت اول باقی می‌ماند.

پس مسلّم در استصحاب در مواردی که ما بخواهیم اثر گذشته را ابقاء کنیم حتماً شک در بقاء لازم است، یک مواردی در استصحاب داریم که می‌گوئیم این گذشته اصلاً اثر نداشته، آن زمانی که متیقّن بوده اثر نداشته، شما چه چیزی را می‌خواهید ابقاء کنید؟ می‌گوئیم در اینجا شک در بقاء لازم نیست و مطلق الشک کفایت می‌کند، این مطلب اول.

مرحوم عراقی در استدراکی که در آخر کلامشان کردند فرمودند اگر اثر بر یک امر معلوم بالاجمال بار شود ما استصحاب می‌کنیم ولی در باب طهارت اثر بر طهارت تفصیلی بار است نه بر طهارت اجمالی. دلیلش این است که به حسب الواقع ما دو جور اثر داریم گاهی اوقات اثر بر طهارت تفصیلی است و گاهی بر طهارت اجمالی است. مثلاً در آنجایی که طهارت بین ساعت 8 یا نه باشد می‌گوئیم اجمالاً هر کدام باشد اثر دارد یعنی گاهی طهارت اجمالی می‌تواند موضوع اثر باشد ولی آنجایی که طهارت یک طرفش حادث هست یعنی ممکن است از بین رفته باشد مسلم است موضوع اثر نمی‌تواند باشد و لذا در چنین مواردی باید طهارت تفصیلیه باشد و توضیح دادیم و گفتیم ما یک لا تنقض الیقین بالشک داریم و یک انقضه بیقین آخر داریم و تا حالا به صورت پراکنده در چند جا توضیح دادیم انقضه بیقین آخر را گفتیم ولو بعضی‌ها می‌گویند این یقین آخر یقین اجمالی است ولی مراد یقین تفصیلی است و خود این لا تنقض الیقین بالشک هم ظهور در یقین تفصیلی دارد، اصلاً مورد این روایات استصحاب، شما یک مراجعه‌ی مجددی که به ادله و روایات استصحاب کنید مورد روایات استصحاب تمام یقین تفصیلی است، حالا ما می‌گوئیم یقین اجمالی اگر دارای اثر باشد آن هم ملحق به یقین تفصیلی است.

پس بگوئیم در این روایت لا تنقض الیقین بالشک، نیائیم این یقین اول را بگوئیم اعم از تفصیلی و اجمالی، آن انقضه بیقین آخر هم بگوئیم فقط یقین تفصیلی، همه را می‌گوئیم یقین تفصیلی. فرمایش مرحوم امام ماند که ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين